



در سوگ ارتحال آیت الله
محمد امامی کاشانی
همیشه
حاضر
در مصاف
اندیشه

تیرها

مطالعه کت و کلفت های
داستانی در تعطیلات نوروزی

دو هفته، هر روز
یک ساعت!



۲

موانع عرفی برای ازدواج مجدد
یا ازدواج در سنین بالاتر

تبعیض سنی برای ازدواج

همیشه وقتی درباره «ازدواج» حرف
می زنیم، تصویر یک دختر و پسر
«مجرد» و «جوان» به ذهنمان می آید.
در واقع ازدواج را متعلق به افراد
مجردی می دانیم که جوان هستند.

۶

خوابگاه مناهلی اولین
تکه جورچین مطابہ گری

گفت و گو در خصوص مسير
و موانع موجود در مطابہ گری
مردمی مسائل خانواده
با استناد به مطابہ موفق
خوابگاه های دانشجویی

۱۲

وضعیت حریم
تئاتر شهر به کجا رسید؟



۱۶

بررسی یک گزارش آماری نشان
می دهد خانوارهای ایرانی

در سال ۱۳۹۶ دوبرابر بیشتر برای
کتاب و نشر هزینه می کرده اند

یار مهربان در قعر جدول

۱۳

نگاهی به فیلم های منتخب
اکران های نوروزی

گیشه ای مناسب سفره
افطار یا هفت سین!

فیلم های «تمساح خونی»، «بی بدن»،
«آسمان غرب»، «پرویز خان»،
«آپاراتچی»، «نوروز» و «ایلیا در
جستجوی قهرمان» به عنوان
فیلم های اکران نوروز انتخاب شدند.



۲۶

امروز دقیقا می شود ۴۰ سال که محمد ابراهیم همت
در جزیره مجنون ما را برای همیشه ترک کرد



بزرگراه همت



به بهانه سالروز شهادت ابراهیم همت
سیدالشهدای خبیر



۱۸

دو فرمانده محجوب ما

محمد صادق علیزاده
سردبیر



لبنان هم شده بودند اینجا در طلابیه و جزایر
مجنون افتاده بودند توی بن بست!
دو هفته بعد از شروع عملیات دیگر نظم و
نسق و تار و پودی برای لشکر ۲۷ و فرماندهش
باقی نمانده بود. در یکی از آخرین درد و
دل ها و در در برابر فشار مقامات بالا به
یکی از دوستانش گفته بود بخواهم گردان
جدید بپریم باید پاروی پیکر شهدای گردان
قبلی بگذاریم و رد شویم. همت را باید در آن
کارا کتر محجوب و مأخوذ به حیایش دید تا
متوجه واقعیت سنگینی شد که او را به گفتن
چنین جملاتی وادار کرده. عصر ۱۷ اسفند
قرار بود فرمانده، لشکر از هم گسیخته اش
را جمع و جور و خط را تحویل لشکر ۱۴ امام
حسین (ع) بدهد.

توی آن وضع ها کپرو و واکیر هم بعثی ها
دوباره پاتک کرده بودند تا رمق اندک
نیروهای باقی مانده را بگیرند. همت بود
و لشکر منهدم شده و دست های خالی و
تماس های مداوم پشت بی سیم که همت
و نیروهایش دارند چه می کنند و الخ!
احتمالاً در میانه همین فشارها هم بوده
که همت آن دیالوگ را با دوستش داشته و
تهدش هم اضافه کرده که «خسته شده ام
فلانی» و ما که می فهمیم منظور فرمانده
محجوب ما از این جمله شرمندگی هم بوده
به خصوص از نیروهایش! قرار بود با خبیر،
ارتباط بصره با دیگر نقاط عراق قطع شود
اما فرمانده و نیروهایش ۱۴ روز هر چه زدند
به در بسته خورد.
توی آن محشر کبری تنها چیزی که به
ذهن فرمانده محجوب این سطور رسیده
بود: دست یاری دراز کردن به سمت دیگر
فرمانده محجوب ایرانی ها! جلدی پریده
بود روی موتور و گازش را تا ته چسبانده بود
سمت قرارگاه لشکر ۴۱ ثارالله و فرمانده ۲۷
ساله اش قاسم سلیمانی. ادامه ماجرا و پایان
این سطور را از زبان حاج قاسم بخوانید:
«بعد از ظهر ۱۷ اسفند بود که دیدم حاج همت
با سرو وضعی کاملاً خاک آلود و زولیده به
سنگر آمد. از من درخواست تعدادی نیرو کرد
تا بتواند خط خودش را نگه دارد. گویا بیشتر
نیروهایش شهید و مجروح شده بودند. یک
گردان در انتهای جنوبی جزیره داشتیم. به
مسئول اطلاعات عملیات لشکر گفتم با
همت برو و یک گروهان در اختیار او قرار
دهد...» و این آخرین ملاقات همت و دو
فرمانده محجوب ما با هم بود.

«محمد ابراهیم همت و قاسم سلیمانی!»
اگر جلوی یک نفر را توی خیابان بگیریم
و بخوایم چند شهید یا سردار بزرگ را
فی البداهه نام ببرند حتماً یکی از این دو نفر
و یا شاید هم هر دو با بسامد توی گزینه ها
باشند. اینکه چرا این بسامد توی ذهن و زبان
مردم بالاست شرح و تفصیل دیگری می طلبد
اما شاید برای همه مان جالب باشد بدانیم
که احتمالاً آخرین فرمانده ای که همت را
نیم ساعت یا سه ربع قبل از شهادتش دیده
حاج قاسم بوده. حتماً لحظه مهمی بوده
ملاقات دو فرمانده و سردار بزرگ و محجوب
آنهم زیر فشار بی امان عملیات خبیر که
قرار بود فتوحی باشد در گره کور جنگ.
همت از سوم اسفند و شروع عملیات هر چه
زده بود به در بسته خورد. این میزانشن تلخ
را باید از جایی دید که به تعبیر فرماندهان
وقت، لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) یکی از
چهار لشکر زبده جنگ بود که به هر خطی
که می زد، طومار بعثی ها توی هم می پیچید
حالا مادر خبیر و جزیره مجنون قضیه
داشت جور دیگری پیش می رفت. لشکر
و فرمانده نام آورش که روزی به قصد پنجه
در پنجه شدن با اسرائیلی ها روانه سوریه و